

برنامه شماره ۸۰۶ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳

(۱) برخیز و صَبوح را بِرَنجان
ای رویِ تو آفتابِ رَخشان

(۲) جان‌ها که ز راهِ نور رسیدند
بر مایدهٔ قدیمِ بَنشان

(۳) جان‌ها که پَرید دوش در خواب
در عالمِ غیب شد پَریشان

(۴) هر جان به ولایتی و شهری
آواره شدند چون غریبان

(۵) مرغان رَمیده را فراز آر
حُرّاقه بزن، صَفیر بَرخوان

هرچ آوردند از ره آورد
بیخود کنشان و جمله بستان

(۶)

زیرا هر گل که برگ دارد
او بر نخورد از این گلستان

(۷)

عقلی باید ز عقل بیزار
خوش نیست قلاوُزی ز حیران

(۸)

جُغد است قلاوُز و همه راه
در هر قدمی هزار ویران

(۹)

ای بازِ خدا در آ به آواز
از کنگره‌های شهرِ سلطان

(۱۰)

این راه بزن که اندر این راه
خُفت اُشتر و مست شد شُربان

(۱۱)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت اول:

برخیز و صَبوح را پَرَنجان ای رویِ تو آفتابِ رَخشان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

* صَبوح: بامداد؛ شرابِ صبحگاهی





« مثلث همانش »

➤ برخیز و صَبوح را بِرنجان
ای رویِ تو آفتابِ رَخشان



« مثلث واهمانش »

➤ برخیز و صَبوح را بِرنجان
ای رویِ تو آفتابِ رَخشان



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ برخیز و صَبوح را بِرنجان
ای رویِ تو آفتابِ رَخشان



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ برخیز و صَبوح را بِرنجان
ای رویِ تو آفتابِ رَخشان

سه بیت از مثنوی دفتر اول - مرتبط با بیت اول غزل اصلی:

شمسِ جان، کو خارج آمد از آثیر
نبودش در ذهن و در خارج، نظیر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۱)

در تصوّر، ذاتِ او را گنجِ کو؟
تا در آید در تصوّرِ مثلِ او

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۲)

چون حدیثِ رویِ شمس الدّین رسید
شمسِ چارمُ آسمانِ سر در کشید

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دوم:

جان‌ها که ز راهِ نو رسیدند
بر مایدهٔ قدیمِ بُنشان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

* مایده: خوان؛ سفر؛ خوردنی

➤ جان‌ها که ز راهِ نو رسیدند
بر مایدهٔ قدیمِ بُنشان



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت سوم:

جان‌ها که پَرید دوش در خواب در عالمِ غیب شد پریشان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ جان‌ها که پَرید دوش در خواب
در عالمِ غیب شد پریشان



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ جان‌ها که پَرید دوش در خواب
در عالمِ غیب شد پریشان

❖ چند بیت از مثنوی دفتر ششم - مرتبط با ابیات دوم و سوم غزل اصلی:

آن یکی را کرده پُر نورِ جلال
و آن دگر را کرده پُر وَهَم و خیال

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۳)

گر به خویشم هیچ رای و فن بُدی
رای و تدبیرم به حکمِ مَن بُدی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۴)

چون کَفَم زین، حَلّ و عَقْدِ او تهی ست
ای عجب این مُعْجَبیّ من ز کیست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۷)

* حَلّ و عَقْد: عمل بستن و باز کردن؛ بند و گشا؛ قبض و بسط

* مُعْجَبی: تکبر و خودبینی؛ مُعْجَب: مغرور، خودپسند

چون اَلِف چیزی ندارم، ای کریم
جز دلی دلتنگ تر از چشمِ میم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۹)

این اَلِف وین میم، اُمّ بودِ ماست
میم اُمّ تَنگ ست، اَلِف زو نَرگداست

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۰)

* نَرگدا: گدای سمج؛ گدای بی حیا

آن اَلِف چیزی ندارد، غافلِ ست
میم دلتنگ، آن زمانِ عاقلِ ست

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۱)

در زمانِ بی‌هشی، خود هیچ من
در زمانِ هوش، اندر پیچ من

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۲)

هیچ دیگر بر چین هیچی منه

نام دولت بر چین پیچی منه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۳)

خود ندارم هیچ، به سازد مرا

که ز وهم دارم است این صد عنا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴)

* عنا: عذاب؛ درد؛ رنج

دو بیت از مثنوی دفتر ششم - مرتبط با ابیات قبلی:

پس محمد صد قیامت بود نقد

ز آنکه حل شد در فنای حل و عقد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۵۰)

پس قیامت شو، قیامت را بین

دیدن هرچیز را شرط است این

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۵۶)

تک بیت از مثنوی دفتر چهارم - مرتبط با ابیات قبلی:

پس قیامت، نقد حال تو بُود

پیش تو، چرخ و زمین مُبدل شود

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶۲)

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ ۖ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»

«روزی که این زمین به زمینی دیگر مُبَدَّل گردد و نیز این آسمان‌ها به آسمانی دگر. و همگان برای خداوند یگانه چیره، آشکار شوند.»

(قرآن کریم، سوره ابراهیم (۵۹)، آیه ۴۸)

چند بیت از مثنوی دفتر اول - مرتبط با ابیات دوم و سوم غزل اصلی:

گر هزاران دام باشد در قدم

چون تو با مایی، نباشد هیچ غم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷)

چون عنایات بُود با ما مُقیم

کی بُود بیمی از آن دزدِ لئیم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۷-۱)

هر شبی از دامِ تن ارواح را

می‌رهانی می‌کنی ألواح را

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۸)

* می‌کنی ألواح را: یعنی تو [خدا] اذهان آنان را لوحی ساده و عاری از نقش

می‌سازی * ألواح را کردند: نقوش و خواطر را از ألواح ذهن‌ها کردند

می رهند ارواح هر شب زین قفس فارغان از حکم و گفتار و قصص

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۹)

* قصص: قصه‌ها؛ جمع قصه

شب ز زندان بی خبر زندانیان شب ز دولت بی خبر سلطانیان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۰)

نه غم و اندیشه سود و زیان نه خیال این فلان و آن فلان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۱)

حال عارف این بُود بی خواب هم گفت ایزد: هُم رُقُودُ زین مَرَم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۲)

* مَرَم: فعل نهی از مصدر رمیدن

« وَتَسْبُهُمْ اَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ ۚ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ ۚ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ
ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ ۚ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا »

« می‌پنداشتی که بیدارند حال آن‌که در خواب بودند و ما آنان را به دست راست و دست چپ

می‌گردانیدیم، و سگ‌شان بر درگاه غار دو دست فویش دراز کرده بود. اگر به سروقت‌شان

می‌رفتی، گریزان باز می‌گشتی و از آن‌ها سفت می‌ترسیدی. » (قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۸)

خفته از احوال دنیا روز و شب چون قلم در پنجه تَقْلِبِ رَبِّ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳)

* تَقْلِب: برگردانیدن، واژگون کردن

آن که او پنجه نبیند در رَقَم فِعْل، پندارد به جُنْش از قَلَم

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۴)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت چهارم:

هر جان به ولایتی و شهری آواره شدند چون غریبان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ هر جان به ولایتی و شهری
آواره شدند چون غریبان

چند بیت از مثنوی دفتر سوم - مرتبط با بیت چهارم غزل اصلی:

گاه گفتی: کین بَلایِ بی دَواست گاه گفتی: نه، حیاتِ جانِ ماست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۸)

گاه هستی زو، بر آوردی سَری



گاه او از نیستی خوردی بَری

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۹)

* بَر: میوه

چون که بر وی سَر د گشتی این نهاد



جوش کردی گرم چشمه اتحاد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۶۰)

چون که با بی برگی غربت بساخت



برگ بی برگی به سوی او بتاخت

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۶۱)

خوشه های فکرش بی کاه شد



شَب رُوان را رهنما چون ماه شد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۶۲)

ای بسا طوطی گویای خَمَش



ای بسا شیرین روان رُو تَرَش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۶۳)

* رُو تَرَش: آخمو؛ عبوس

❖ غزل اصلی برنامه - بیت پنجم:

مُرغانِ رَمیده را فراز آر حُرّاقه بزن، صَفرِ بَرخوان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

* رَمیده: رَم کرده؛ گریخته * حُرّاقه زدن: مشعل روشن کردن

➤ مُرغانِ رَمیده را فراز آر
حُرّاقه بزن، صَفرِ بَرخوان



«مربع افسانه من ذهنی»

➤ مُرغانِ رَمیده را فراز آر
حُرّاقه بزن، صَفرِ بَرخوان



«مربع حقیقت وجودی انسان»

◆ چند بیت از دیوان غزلیات - مرتبط با بیت پنجم غزل اصلی:

در عشقِ سلیمانی من همدَمِ مُرغانم
هم عشقِ پَری دارم، هم مَرَدِ پَری خوانم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۶)

* پَری خوان: افسون گر

هر کس که پَری خُوتر، در شیشه کنم زودتر
برخوانم افسونش، حُرّاقه بجُنبانم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۶)

* حُرّاقه: پنبه و پارچه کهنه که جرقه آتش از چخماق بدان می گرفتند. پارچه آتشین بوده که معرکه گیران برای جلب تماشاگران به کار می بردند.

زین واقعه مدهوشم، باهوشم و بی هوشم
هم ناطق و خاموشم، هم لوحِ خموشانم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۶۶)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت ششم:

هرچ آوردند از ره آورد
بیخود گنشان و جمله بستان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

* ره آورد: هدیه؛ تحفه‌ای که از سفر برای یاران و فرزندان آوردند

➤ هرچ آوردند از ره آورد
بیخود گنشان و جمله بستان



« مربع افسانه من ذهنی »



➤ هرچ آوردند از ره آورد
بیخود گنشان و جمله بستان

« مربع حقیقت وجودی انسان »

چند بیت از مثنوی دفتر دوم - مرتبط با بیت ششم غزل اصلی:

چه عجب که سر ز بد پنهان کنی
این عجب که سر ز خود، پنهان کنی
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۰)

کار، پنهان کن تو از چشمانِ خود
تا بُود کَارتِ سلیم از چشمِ بد
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۱)

خویش را تسلیم کن بر دامِ مُزد
وانگه از خود بی خود چیزی بدُزد
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۲)

می دهند آفیون به مَرَدِ زخم مند
تا که پیکان از تَنَشِ بیرون کنند
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۳)

* آفیون: تریاک زخم مند: کسی که تَنَشِ زخمی و مجروح شده

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هفتم:

زیرا هر گُل که بَرگ دارد
او بَر نَخورد ازین گِلستان
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

چند بیت از مثنوی دفتر سوم - مرتبط با آیات ششم و هفتم غزل اصلی:

برگِ بی‌برگی همه اقطاعِ اوست فقر و خواریش افتخارست و علوست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۱۹)

* اقطاع: بخشیدن ملک یا قطعه زمینی از طرف سلطان به کسی که از درآمد آن زندگانی گذراند.



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ برگِ بی‌برگی همه اقطاعِ اوست
فقر و خواریش افتخارست و علوست

مُرده‌اند ایشان و پوسیده فنا

مُرده‌گشتن نیست مَرَدی پیشِ ما

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۳۶)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ مُرده‌اند ایشان و پوسیده فنا
مُرده‌گشتن نیست مَرَدی پیشِ ما

ای بنازیده به مُلک و خاندان

نزدِ عاقل، اُشتری بَر ناودان

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۳۹)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ای بنازیده به مُلک و خاندان
نزدِ عاقل، اُشتری بَر ناودان

نقشِ تن را تا فُتاد از بام طشت

پیشِ چشمم کُلُّ آتِ، آتِ گشت

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۴۰)

* کُلُّ آتِ آتِ: هرچیز آمدنی خواهد آمد.

سه بیت از مثنوی دفتر دوم - مرتبط با ابیات ششم و هفتم غزل اصلی:

بَرگِ بی‌بَرگی، تو را چون بَرگ شد

جانِ باقی یافتی و مَرگ شد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۷۸)

* بَرگِ بی‌بَرگی: سرمایه عدم تعلق؛ سرمایه عدم

هم‌هویت شدگی * باقی: جاودان

➤ بَرگِ بی‌بَرگی، تو را چون بَرگ شد

جانِ باقی یافتی و مَرگ شد



«مربع حقیقت وجودی انسان»

چون تو را غم، شادی افزودن گرفت

روضه جانت گل و سوسن گرفت

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۷۹)

* روضه: باغ؛ گلستان

➤ چون تو را غم، شادی افزودن گرفت

روضه جانت گل و سوسن گرفت



«مربع افسانه من ذهنی»

آن چه خوفِ دیگران آن آمنِ توست

بَط، قوی از بحر و مُرغِ خانه سُست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۸۰)

* بَط: مرغابی

چند بیت از مثنوی دفتر اول - مرتبط با ابیات ششم و هفتم غزل اصلی:

مرگِ بی‌مرگی بُود ما را حلال

برگِ بی‌برگی بُود ما را نوال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۲۷)

* نوال: عطا و بخشش

➤ مرگِ بی‌مرگی بُود ما را حلال

برگِ بی‌برگی بُود ما را نوال



« مربع حقیقت وجودی انسان »

ظاهرش مرگ و به باطن زندگی

ظاهرش اَبتر، نهان پابندی

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۲۸)

* اَبتر: دُم‌بریده؛ ناقص؛ سترون

➤ ظاهرش مرگ و به باطن زندگی

ظاهرش اَبتر، نهان پابندی



« مربع حقیقت وجودی انسان »

در رَحِم، زادن جنین را رفتن است
در جهان، او را ز نو بِشْکُفْتَن است

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۲۹)

➤ در رَحِم، زادن جنین را رفتن است
در جهان، او را ز نو بِشْکُفْتَن است



« مربع حقیقت وجودی انسان »

چون مرا سوی آجل عشق و هواست
نهی لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ مَرَاست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳۰)

* از آن رو که من شیفته و عاشق مرگ هستم، پس نهی سوره بقره «و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید» متوجه من است.

« ... وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ... »

«... و نویشتن را به دست نویشتن به هلاکت میندازید...»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵)

چند بیت از مثنوی دفتر پنجم - مرتبط با ابیات ششم و هفتم غزل اصلی:

تن چو با برگ است روز و شب از آن شاخ جان در برگ ریزست و خزان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۴)

* برگ: در این جا به معنی آذوقه و رزق مادی است.

➤ تن چو با برگ است روز و شب از آن
شاخ جان در برگ ریزست و خزان



« مربع افسانه من ذهنی »

برگ تن بی برگی جان است زود این بیاید کاستن، آن را فرود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۵)

➤ برگ تن بی برگی جان است زود
این بیاید کاستن، آن را فرود



« مربع افسانه من ذهنی »

اَقْرِضُ اللهَ، قَرْضِ دِه زین برگ تن تا بِرُوید در عَوْض در دل، چمن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۶)

➤ اَقْرِضُ اللهَ، قَرْضِ دِه زین برگ تن
تا بِرُوید در عَوْض در دل، چمن



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ اَقْرِضُ اللهَ، قَرْضِ دِه زین برگ تن
تا بِرُوید در عَوْض در دل، چمن



« مربع حقیقت وجودی انسان »

... اقْرِضُوا لِلَّهِ قَرْضًا حَسَنًا ...

« ... به خداوند قرض الحسنه دهید ... »

(قرآن کریم، سوره مَزَّمَل (۷۳)، آیه ۲۰)

✚ قرض ده، کم کن از این لقمه تَنْت
تا نماید وَجِهٍ لَاعَيْنُ رَأَتْ

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۷)

➤ قرض ده، کم کن از این لقمه تَنْت
تا نماید وَجِهٍ لَاعَيْنُ رَأَتْ



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ قرض ده، کم کن از این لقمه تَنْت
تا نماید وَجِهٍ لَاعَيْنُ رَأَتْ

« أُعِدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا فِطْرٌ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ. »

« فراهم آوردم برای بندگان نیکوکارانم، نعیمی را که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی

شنیده و نه بر قلب انسانی فطر کرده است. »

(حدیث)

✚ تَنْ زِ سِرِّگین، خویش چون خالی کند
پُر ز مُشک و دُرِّ اِجلالی کند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۸)

* سِرِّگین: مدفوع * اِجلال: شکوه و جلال؛ بزرگواری

این پلیدی بدهد و پاکی برَد از یَطَهِّرْکُم تَنِ او بِرْخورد

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۹)

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا...»

«... خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را پاک دارد...»

(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳)

❖ غزل اصلی برنامه - بیت هشتم:

عقلی باید ز عقل بیزار خوش نیست قلاوُزی ز حیران

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

* قلاوُزی: راهنمایی؛ رهبری

➤ عقلی باید ز عقل بیزار
خوش نیست قلاوُزی ز حیران



«مربع افسانه من ذهنی»



➤ عقلی باید ز عقل بیزار
خوش نیست قلاوُزی ز حیران

«مربع حقیقت وجودی انسان»

❖ غزل اصلی برنامه - بیت نهم:

جُغَدست قَلاوُز و همه راه در هر قَدَمی هزار ویران

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ جُغَدست قَلاوُز و همه راه
در هر قَدَمی هزار ویران

❖ تکبیت از مثنوی دفتر پنجم - مرتبط با بیت نهم غزل اصلی:

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مَرگی می تَند

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰)

❖ دو بیت از دیوان غزلیات - مرتبط با ابیات هشتم و نهم غزل اصلی:

جای آن هست آر گمانِ بد بَریم
زان که بی مَکری آمین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

* مَکر: حيله؛ فریب

➤ جای آن هست آر گمانِ بد بَریم
زان که بی مَکری آمین جُستیم نیست



« مربع افسانه من ذهنی »

پُشتِ ما از ظَنِّ بد شد چون کمان زان که راهی بی کمین جُستیم نیست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲۶)

* ظَن: حدس؛ گمان

❖ غزل اصلی برنامه - بیت دهم:

ای بازِ خدا درآ به آواز از کنگره‌های شهرِ سلطان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

➤ ای بازِ خدا درآ به آواز
از کنگره‌های شهرِ سلطان



« مربع حقیقت وجودی انسان »

❖ غزل اصلی برنامه - بیت یازدهم:

وین راه بزن که آندرین راه خُفت اُشتر و مست شد شُتر بان

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۳۳)

➤ وین راه بزن که آندرین راه
خُفت اُشتر و مست شد شُتر بان



« مربع حقیقت وجودی انسان »

بریده‌ای از مثنوی دفتر اول - مرتبط با بیت پایانی غزل اصلی:

بهر لقمه، گشته لقمانی گرو وقت لقمان است، ای لقمه برو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۱)

➤ بهر لقمه، گشته لقمانی گرو
وقت لقمان است، ای لقمه برو



« مربع افسانه من ذهنی »



« مربع حقیقت وجودی انسان »

از برای لقمه‌ای این خار خار از کف لقمان برون آرید خار

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۲)

* خارخار: خلیجان و اضطراب

➤ از برای لقمه‌ای این خار خار
از کف لقمان برون آرید خار



« مربع افسانه من ذهنی »

در کفِ او خار و، سایه‌ش نیز نیست لیک‌تان از حرص، آن تمیز نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۳)

* خارخار: خلعان و اضطراب

➤ در کفِ او خار و، سایه‌ش نیز نیست
لیک‌تان از حرص، آن تمیز نیست



«مربع افسانه من ذهنی»

خار دان، آن را که خرما دیده‌ای ز آن که بس نان کور و بس نادیده‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۴)

* نان کور: بخیل و ناسپاس؛ فرومایه

➤ خار دان، آن را که خرما دیده‌ای
ز آن که بس نان کور و بس نادیده‌ای



«مربع افسانه من ذهنی»

جان لقمان که گُلستان خداست پایِ جانش خسته خاری چراست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۵)

* خسته: زخمی

➤ جان لقمان که گُلستان خداست
پایِ جانش خسته خاری چراست؟



«مربع حقیقت وجودی انسان»

➤ اُشتر آمد این وجودِ خارِ خوار مصطفی زادی برین اُشتر سوار

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۶)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ اُشتر آمد این وجودِ خارِ خوار
مصطفی زادی برین اُشتر سوار

➤ اُشتر، تَنگِ گلی بر پشتِ توست کز نسیمش در تو صد گلزار رُست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۷)

* تَنگ: بار سَئوران



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ اُشتر، تَنگِ گلی بر پشتِ توست
کز نسیمش در تو صد گلزار رُست

➤ میلِ تو، سویِ مُغیلان است و ریگ تا چه گلِ چینی ز خارِ مُرده ریگ؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۸)

* مُغیلان: درختی خاردار که در ریگستان می‌روید.

* مُرده ریگ: میراث مردگان، در این جا کنایه از امری پست و خوار است.

ای بگشته زین طلب از کو به کو
چند گویی کین گلستان کو و کو؟
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۶۹)

پیش از آن کین خارِ پا بیرون کُنی
چشم تاریک است، جولان چون کنی؟
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۷۰)

آدمی کو می‌نگجد در جهان
در سرِ خاری همی گردد نهان
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۷۱)

پایان اشعار برنامه شماره ۸۰۶